

پژوهشنامه زبان و ادبیات فارسی
سال دوم، شماره هشتم، زمستان ۱۳۸۹
ص ۱۷۲-۱۴۷

مقایسه موضوعی کلیله و دمنه (بهرامشاهی) و حدیقه سنایی

دکتر زهرا درّی*

چکیده:

ابوالمعالی نصرالله منشی و حکیم سنایی از نام‌آوران بزرگ ادب فارسی هستند که حدوداً معاصر یکدیگر زیست کرده‌اند (با اندک تقدّم تاریخی که از حیث زندگی محتملاً برای سنایی قائلیم) و دو اثر سترگ «حدیقه الحقیقه» و «کلیله و دمنه» را به زبان و فرهنگ غنی فارسی ارزانی کرده‌اند؛ دو اثری که چون دو ستاره رخشنده در فلک بهرامشاهی درخشیدن گرفته‌اند. هرچند که ظاهراً ابوالمعالی به کار ترجمه «کلیله و دمنه» ابن مقفّع پرداخته است ولی می‌دانیم توانمندی مترجم در حیطة زبان و ادب فارسی و عربی او را بر آن داشته است که چرب‌دستی کند و- به موازات تعهد و تقید به متن اصلی- متن ابن مقفّع را به آیات قرآنی و احادیث نبوی و امثال و اشعار شاعران عرب و عجم بیاراید و خود خواسته است که در بسط سخن و کشف اشارات آن اشیاعی رود و از این حیث مسلماً خود آفرینشگری دگر است. به همین سبب نگارنده در این گفتار به مقایسه موضوعی و محتوایی این دو اثر پرداخته است تا میزان

*استادیار زبان و ادبیات فارسی دانشگاه آزاد اسلامی واحد کرج Zahra_dorri@gmail.com

تاریخ پذیرش ۸۹/۱۲/۹

تاریخ وصول ۸۹/۸/۶

تاثیرپذیری آنها را بر یکدیگر در فضای فرهنگی عصر غزنویان با تکیه بر حکایات، امثال، اشعار، تلمیحات، تعابیر و اصطلاحات خاص، مورد ارزیابی قرار دهد که خود به خود اثرات متن ابن مقفع بر سنایی نیز تا حدی مکشوف می‌شود.

واژه‌های کلیدی:

کلیله و دمنه، حدیقه سنایی، نصرالله منشی، سنایی، ابن مقفع.

مقدمه:

«کلیله و دمنه» و «حدیقه سنایی» دو اثر ارزشمند ادبی- فرهنگی است که در نیمه اول قرن پنجم به قلم آفرینندگان بزرگ ادب فارسی پدید آمده است. دو اثری که هر دو به نام بهرامشاه غزنوی (جلوس: ۵۱۲.ق. ۱۱۱۸م-وفات: ۵۴۷.ق. ۱۱۵۲م) آراسته شده است. ترجمه نصرالله منشی، ترجمه‌ای ساده از متن عربی ابن مقفع نیست. او جز در بخش‌های آغازین کتاب، که به ایجاز نظر داشته است، در دیگر بخش‌ها می‌خواسته است که بر زیبایی داستان بیفزاید و مطالب اخلاقی و سیاسی آن را بسط دهد و طبق اصول فصاحت و بلاغت روزگار خود آن را بیاراید؛ به همین سبب از آیات و احادیث و امثال و اشعار شاعران عرب و فارسی بهره جسته است. با این مقدمات، نگارنده بر آن است که به مقایسه محتوایی دو اثر مذکور بپردازد تا مواردی از این همگونی‌ها و تاثیرگذاری‌ها را نشان دهد.

می‌دانیم «کلیله و دمنه» کتابی است که در زمان انوشیروان پادشاه ساسانی به ایران آورده شد و از زبان سانسکریت به پهلوی ترجمه شد و در طول تاریخ نیز با ترجمه‌ها و تحریرهای بسیاری به صورت منظوم و منثور مواجه بوده است (رک. محجوب، ۱۳۴۹: ۱۱۲، ۱۱۴). یکی از قدیمی‌ترین ترجمه‌ها، ترجمه‌ای است به زبان سریانی که کشیشی به نام «بود» در حدود سال ۵۷۰ میلادی از روی ترجمه پهلوی «کلیله و دمنه»

انجام داده است و عبدالله ابن مقفع در قرن دوم هجری آن را به زبان عربی بازگردانده است. دائره‌المعارف اسلام نخستین ناظم آن را شخصی به نام ابان اللاحقی دانسته که معاصر با ابن مقفع است. کهن‌ترین ترجمه منشور فارسی، ترجمه‌ای است که در روزگار سامانیان به قلم ابوالفضل بلعمی، وزیر دانشمند و فاضل نصر بن احمد، امیر سامانی انجام یافته است. رودکی «کلیله و دمنه» را به شعر درآورد. ترجمه و تحریر ابوالمعالی نصرالله منشی از «کلیله و دمنه» از ترجمه‌های انیق و دقیق فارسی است که گفته شده است هیچ کتاب نثری در زبان فارسی جز گلستان شهرت و مقبولیت عام نیافته است. پس از خلق این اثر نیز ترجمه‌های دیگری از این کتاب در قالب نظم و نثر به تحریر درآمد (کلیله و دمنه منظوم قانعی طوسی و غواصی خراسانی، داستان‌های بیدپای از محمد بن عبدالله بخاری، انوار سهیلی از واعظ کاشفی؛ همچنین عیار دانش و نگار دانش و طریق‌السلوک و شکرستان و...) که هیچ کدام در زیبایی و انسجام و تاثیرگذاری هم‌سنگ کلام ابوالمعالی نمی‌شود.

تاریخ ترجمه و نگارش «کلیله و دمنه» به تحقیق معلوم نیست و ابوالمعالی در مقدمه کتاب خود در این باره به صراحت چیزی را ننوشته است؛ فقط بر اساس دیباچه می‌توان حدس زد که تاریخ این ترجمه باید اندکی بعد از کشته شدن المسترشد بالله در حدود عراق اتفاق افتاده باشد (نصرالله منشی، ۱۳۶۷: ۲۰). استاد مرحوم عبدالعظیم قریب در مقدمه «کلیله و دمنه» می‌نویسد: «چون قتل راشد به سال ۵۳۱ هـ ق اتفاق افتاده است تاریخ ترجمه کلیله باید بعد از این سال باشد». وی سپس با احتساب مدت سلطنت غزنویان تا زمان نگارش کتاب و سال تسلط سبکتگین بر غزنه که ۳۶۶ هـ ق است و مقدماتی دیگر بدین نتیجه می‌رسد که تاریخ نگارش کلیله بهرامشاهی باید بین سال‌های پانصد و سی و شش تا پانصد و سی و نه و به احتمال بیشتر به سال ۵۳۸ یا ۵۳۹ هـ ق باشد (همان: مقدمه).

درباره تاریخ سرودن حدیقه نیز اطلاع دقیقی در دست نیست؛ فقط این را می‌دانیم این اثر سروده دوره پایانی حیات شاعر است و در مورد سال وفات سنایی در تذکره‌ها

و در نوشته‌های محققان معاصر اختلاف نظر بسیار است. محمد بن علی رفا، معاصر سنایی، روز یکشنبه یازدهم شعبان ۵۲۵ ه.ق. را تاریخ وفات سنایی ذکر کرده است (مدرس رضوی، ۱۳۷۴: ۲۶). استاد مدرس رضوی، نیز همچون دکتر مظاهر مصفاً قائل به عدد ۵۳۵ ه.ق. (رک مصفاً، ۱۳۳۶: مقدمه) است؛ ولی استاد خلیل الله خلیلی مانند دکتر شفیعی کدکنی بر اساس ضبط نسخه قدیمی موزه کابل، زمان و مکان بدرود حیات گفتن شاعر را شب یکشنبه یازدهم شعبان سال ۵۲۹ ه.ق. و در خانه عایشه نیکو در محله نوآباد غزنین می‌داند. بنا بر همین مقدمه، وی تا یک روز قبل از فوت خویش سرگرم تهیه مقدمات برای تنظیم کتاب و تقدیم آن به بهرامشاه بود و یک روز قبل از فوتش تبی او را گرفت و روز بعد درگذشت (شفیعی کدکنی، ۱۳۷۶: ۱۵). ابیاتی از حدیقه سنایی، تصحیح استاد مدرس رضوی دلالت بر ۵۳۴ ه.ق. دارد.

شد تمام این کتاب در مه دی که در آذر فکندم این را پی
پانصد و بیست و پنج رفته ز عام پانصد و سی و چار گشت تمام
(سنایی، ۱۳۷۴: ۷۴۷)

گذشته از این بحث مقدماتی، در تعمق و تدقیق اولیه، وجود ابیات بسیاری از سنایی در «کلیده و دمنه»، دلالت بر تاثیرپذیری نصرالله منشی از شاعر دارد؛ ابیاتی که صاحب کلیده منشور فارسی از آنها به عنوان شاهد شعری سود جسته است. از سوی دیگر در حدیقه سنایی نیز دلالت‌هایی وجود دارد که بیانگر آن است که سنایی نیز با متن «کلیده و دمنه» آشنا بوده است ولی به سبب کاربرد مستقیم اشعار سنایی و تقدم حداقل چند ساله شاعر، می‌توان گفت که وی تحت تأثیر «کلیده و دمنه» عربی بوده است.

لازم به ذکر است که هر چند که در زمینه ویژگی‌های سبکی و مقایسه باب‌های «کلیده و دمنه» در ترجمه‌های متعدد آن سخن بسیار به میان آمده است و گاه منابع و مراجع اشعار عربی و امثال «کلیده و دمنه» مورد بررسی قرار گرفته است، (از آن جمله است: شرح اخبار و ابیات و امثال عربی «کلیده و دمنه» از فضل الله عثمان بن محمد الاسفزاری و مؤلفی ناشناخته که در نیمه اول قرن هفتم تالیف شده است. نیز دکتر

احمد مهدوی دامغانی یادداشت‌هایی دربارهٔ ابیات عربی «کلیله و دمنه» داشته است که در سال پانزدهم و شانزدهم مجلهٔ یغما به چاپ رسید. تعدادی از این یادداشت‌ها در کتاب «حاصل اوقات» به همت دکتر علیمحمد سجادی همچنین در «ارج نامهٔ ایرج» به کوشش محسن باقر زاده گنجانده شده است؛ همچنین در ترجمه و تصحیح «کلیله و دمنه» استاد حسن‌زاده آملی نیز حواشی‌ای مرتبط با ابیات نگاشته شده است). اما دربارهٔ موضوع ما نحن فیه بحثی جز اشاره به بکارگیری شعر سنایی در حدیقه نشده است. هم زمانی و هم مکانی این دو چهره ممتاز ادبی و شاید انس چندین ساله نگارنده با حدیقه سنایی و دریافت برجستگی‌ها و مشابَهت‌های فکری و زبانی سبب این پژوهش بوده است.

در یک بررسی که در باب فهرست شعر شاعران فارسی‌زبانی که نصرالله منشی آن را در متن «کلیله و دمنه» به کار گرفته است نگارنده چنین نتیجه می‌گیرد که نصرالله منشی بیش از ۵۰ مورد از اشعار سنایی را در متن نثر فارسی خود گنجانده است. اشعاری که گاه هر مورد از آنها چندین بیت را در بر می‌گیرد؛ ۱۵ مورد از ابوالفرج رونی، ۱۲ مورد از عثمان مختاری، ۷ مورد از امیر معزی و ۲ مورد از فرخی. (جز مواردی که شاعر اشعار شناخته نشد) که این امر خود دلالت بر تفاوت معناداری دارد؛ خصوصاً این که ابیات از همه آثار سنایی برگزیده شده است که هم بیانگر انس بسیار نصرالله منشی با آثار سنایی است و هم می‌تواند مرتبط با اخلاقی و حکمی و تعلیمی بودن هر دو اثر باشد. ولی این تأثیرپذیری‌ها و تأثیرگذاری‌ها فقط در محدودهٔ به کارگیری بیت متوقف نمی‌شود بلکه وجوه دیگری را نیز شامل می‌شود. بر همین اساس می‌توان این تأثیرپذیری‌ها و تأثیرگذاری‌ها را در چهار گروه تقسیم‌بندی کرد:

۱- تضمین ابیاتی از آثار سنایی ۲- وجود حکایات مشترک و یا اشاره به مضمون آن حکایات ۳- وجود مضمون‌های مشترک ۴- وجود واژگان و عبارات مشترک. گذشته از آن که ساختار تمثیلی خود یکی از وجوه برجسته همگونی و نزدیکی این دو

اثر محسوب می‌شود، خصوصاً این که حدیقه اولین اثر منظومی است که از این شیوه بیانی به تکرار سود برده است.

۱- تضمین ابیاتی از آثار سنایی (دیوان سنایی، حدیقه، کارنامه بلخ)

ترجمه ابوالمعالی نصرالله منشی از «کلیله و دمنه»، متنی فنی و ادبی است که مترجم در آن با آزاددستی از اشعار فارسی و عربی و آیات قرآنی سود جسته است تا بتواند ذهن خواننده را هرچه بیشتر در گلزار خوشبوی واژگان و تعبیر دلپسند به گشت و گذار برد. در این میان بکارگیری اشعار سنایی به عنوان شواهد شعری از نظر نویسنده دارای اولویت ویژه‌ای بوده است. ابیاتی که اغلب از حدیقه برگزیده شده است و کمتر از دیوان که نمونه‌هایی از آن ذکر می‌شود. (در این بخش اصل متن از کلیله آورده شده است و برای نشان دادن تاثیرپذیری‌ها به آثار سنایی نیز ارجاع داده شده است).

ابوالمعالی در قدرشناسی از نیکان می‌گوید: «هر روز خدمتکار ثابت‌قدم به دست نیاید و چاکر ناصح محرم یافته نشود»:

سال‌ها باید که تا یک سنگ اصلی ز آفتاب در بدخشان لعل گردد یا عقیق اندر یمن

(نصرالله منشی، ۱۳۶۷: ۱۳۹؛ نیز ر.ک سنایی، ۱۳۸۵: ۴۸۵)

در بیان انجام کار بیهوده می‌گوید: «هر که خواهد که کشتی بر خشکی راند و بر روی دریا اسپ تازی کند بر خویشتن خندیده باشد؛ زیرا که از سیرت خردمندان دور است: گور کن در بحر و کشتی در بیابان داشتن» (نصرالله منشی، ۱۳۶۷: ۱۶۲) و سنایی در قصیده مشهورش می‌گوید:

بر که خندد بر خضر چون با شما بیند همی گور کن در بحر و کشتی در بیابان داشتن

(سنایی، ۱۳۸۵: ۴۶۵)

درباره این که خوبی‌ها پنهان نمی‌ماند، آورده است که «هنر خود هرگز پنهان نماند اگرچه نمایش زیادت نرود؛ چون نسیم مشک که به هیچ تأویل نتوان پوشانید؛ هر چند

در مستور داشتن آن جدّ رود آخر راه جوید و جهان معطر گرداند:

بد توان از خلق متواری شدن پس بر ملا مشعله در دست و مشک اندر گریبان داشتن

(نصراالله منشی، ۱۳۶۷: ۱۶۳؛ سنایی، ۱۳۸۵: ۴۶۶)

در صبوری و رضا در برابر تلخی‌های ایام می‌گوید: «رضا به قضا و حسن مصابرت در قناعت اصل توانگری و عمده سروری است».

گرت نزهت همی باید به صحرای قناعت شو

که آنجا باغ در باغ است و خوان در خوان و با در با

(نصراالله منشی، ۱۳۶۷: ۱۷۸؛ سنایی، ۱۳۸۵: ۵۶)

نیز در بیان هشیاری و پاسداری از خویشتن در برابر مکر دیگران و ترک یار بد آورده است: «این مثل بدان آوردم تا شما همچون درودگر فریفته نشوید و معاینه خویش را به زرق و شعوزه و زور و قعبره او فرو نگذارید»:

در دهان دار تا بود خندان چون گرانی کند بکن دندان

هر کجا داغ بایدت فرمود چون تو مرهم نهی ندارد سود

(نصراالله منشی، ۱۳۶۷: ۲۲۲؛ سنایی، ۱۳۷۴: ۴۵۳)

نصراالله منشی در توصیف دنیا می‌گوید: «خویشتن را در لباس عروسان به جهانیان می‌نماید و زینت و مموه بر دل و جان هر یک عرض می‌دهد. آرایش ظاهر را مدد غرور بی‌خردان گردانیده است و نمایش بی‌اصل را مایه شره و فریب حریصان کرده تا همگان در دام آفت او می‌افتند...»:

هست چون مار گرزه دولت دهر نرم و رنگین و اندرون پر زهر

در غرورش توانگر و درویش شاد همچون خیال گنج اندیش

(نصراالله منشی، ۱۳۶۷: ۲۳۹؛ سنایی، ۱۳۷۴: ۴۳۱ و ۳۶۲)

ابوالمعالی درباره بی‌ارزشی مال دنیا، که تا لب گور بیشتر به کار نمی‌آید از تمثیل زیبایی سنایی سود می‌جوید: «اگر از مال چیزی به دست آید هم بر لب گور نباید

گذاشت تا سگان دندان تیز کرده در وی افتند که میراث حلال است»:

چیست دنیا و خلق و استظهار خاکدانی پر از سگ و مردار
بهر یک خامش این همه فریاد بهر یک توده خاک این همه باد
هست مهر زمانه پسر کینه سیر دارد میـــــان لوزینه

(نصراالله منشی، ۱۳۶۷: ۲۴۰؛ سنایی، ۱۳۷۴: ۴۳۳)

و در بیان ضایع گذاردن دوستی گوید: «چه هر که دوستی را به جهد بسیار در دایره محبت کشد و بی‌موجبی بیرون گذارد از ثمرات موالات محروم ماند و دیگر دوستان از وی نومید شوند»:

بد کسی دان که دوست کم دارد زو بتر چون گرفت بگذارد
گرچه صد بار باز کردت یار سوی او باز گرد چون طومار

(نصراالله منشی، ۱۳۶۷: ۲۷۷؛ سنایی، ۱۳۷۴: ۴۴۹، ۴۴۸)

ابوالمعالی که خود در قصه‌پردازی توانمند است گاه به آوردن فقط شواهد شعری کوتاه از سنایی بسنده نمی‌کند، بلکه حکایتی تمام از حدیقه را به عنوان تمثیل در نشر فنی خویش می‌گنجاند. وی در بیان ارزش ذات آدمی در مقایسه با جایگاه ارزشی اقربا گوید: «حکما مادر و پدر را به منزلت دوستان دانند و برادر را در محل رفیق، و زن را به مثابت الیف شمزند و اقربا را در رتبت غریمان، و دختر را در موازنه خصمان دانند، و پسر را برای بقای ذکر خواهند و در نفس ذات خویشان را یکتا شناسند و در عزت آن کس را شرکت ندهند. چه هرگاه که مهمی حادث گردد هر کس به گوشه‌ای نشیند و به هیچ تأویل خود را از برای دیگران در میان نهد»:

داشت زالی به روستای تکاو مهستی نام دختری و دو گاو
نو عروسی چو سرو تر بالان گشت روزی ز چشم بد نالان...
بی بلا نازنین شمرد او را چون بلا دید در سپرد او را
تا بدانی که وقت پچاپیچ هیچ کس مر تو را نباشد هیچ

(نصراالله منشی، ۱۳۶۷: ۲۸۹؛ سنایی، ۱۳۷۴: ۲۹۰)

همچنین در پرهیز از همنشین بد گوید: «و اصل حلم مشاورت است با اهل خرد و حصافت و تجربت و ممارست، و مجالستِ حکیمی مخلص و عاقلی مشفق، و تجنّب از خائنِ غافل و جاهلِ موذی، که هیچ چیز را آن اثر نیست در مردم که هم‌نشین را»:

تا نباشی حریف بی‌خردان که نکوکار بد شود ز بدان
باد کز لطف اوست جان بر کار زهر گردد همی ز صحبت مار

(نصرالله منشی، ۱۳۶۷: ۳۴۹؛ سنایی، ۱۳۷۴: ۴۵۰)

در زشتی باطن زیبارویان گوید: «به جمال ظاهر ایشان فریفته نباید گشت، که قبیح باطن بران راجح است»:

خوب‌رویان زشت پیوندند همه گریبان‌کنان خوش‌خندند

(نصرالله منشی، ۱۳۶۷: ۴۰۳؛ سنایی، ۱۳۷۴: ۴۳۶)

در داستان رسول ماه و ملک فیلان در باب بوف و زاغ در موضوع دوری جستن از غرور آمده است: «گفت: ماه می‌گوید هر که فضل قوت بر ضعیفان بیند و بدان مغرور گردد،... هر آینه قوت او راهبر فضیحت و دلیل هلاک شود و تو بدانچه بر دیگر چهارپایان خود را راجح می‌شناسی در غرور افتاده‌ای»:

دیو کانجا رسید سر بنهد مرغ کانجا رسید پر بنهد
نرود جز به بدرقه گردون از هوا و زمین او بیرون

(نصرالله منشی، ۱۳۶۷: ۲۰۵؛ سنایی، ۱۳۷۴: ۶۲)

البته ضبط بیت اوّل در متن حدیقه استاد مدرس رضوی نیز در «حدیقه الحقیقه» (فخری‌نامه) دکتر مریم حسینی «عقل کانجا رسید سر بنهد...» است و هیچکدام نسخه بدل دیگری ارائه نداده‌اند؛ بنابراین حدس غالب آن است که نصرالله منشی خود این دخل و تصرف اندک را در بیت اعمال کرده است و بیت دوم، که در متن کلیله آمده است، در آثار سنایی یافت نشد که شاید با نسخه‌برداری‌های چندگانه از حدیقه که سنایی و رفاء نیز بدان اذعان دارند بی‌ارتباط نباشد. (رک سنایی، ۱۳۷۴: ۱۸).

نیز در بیان آن که فرد نادان بین بد و خوب امور تشخیص نمی‌دهد و به ناچار جز با ترساندن و عذاب عاجل نمی‌توان او را از کارهای زشت بازداشت، می‌گوید: «نادان جز به عذاب عاجل از معاصی باز نباشد و کمال عظمت و کبریای باری جلّ جلاله را نشانسد»:

نزد آن کش خرد نه هم خوابه است شیر بیشه چو شیر گرمابه است
(نصرالله منشی، ۱۳۶۷: ۵؛ نیز سنایی، ۱۳۴۸: ۱۶۵)

بدیهی است که با توجه به شواهد مطرح شده در این بخش، ابوالمعالی سخت تحت تاثیر سنایی و اشعار او بوده است که این امر خود بیانگر آوازه سنایی در زمان زندگانی اش است.

۲- وجود حکایات مشترک و یا اشاره به مضمون آن حکایات در حدیقه

یکی از مصادیق همگونی آبخور دریافت‌های ذهنی ابوالمعالی نصرالله منشی و سنایی وجود حکایات مشابه در «کلیله و دمنه» و «حدیقه سنایی» است؛ چنان که در باب داستان مهستی و پیرزن گذشت؛ ولی گاهی رد پای حکایات کلیله را در حدیقه نیز می‌توان جستجو کرد و یا حتی عین حکایت را، چنانچه می‌آید:

تو در این راه معرفت غلطی سال و مه مانده در حدیث بطی
این سخن باز هم از آن نمط است نه چو دیگر سخن حدیث بط است
هر زمان تازه‌تر بود نمطش خصم خواند همه حدیث بطش
(سنایی، ۱۳۷۴: ۷۱۲، ۵۶۵، ۶۹)

حدیث بط: علامه دهخدا در امثال و حکم بعد از آن که شواهدی از عبارت را نقل می‌کند، می‌گوید: «جمله تعبیری مثلی است لیکن معنی آن چنان که باید بر من روشن نیست» و در لغت‌نامه آورده است: «ظاهراً ممارست به خطا و تجربت به غلط است» (دهخدا، ۱۳۷۷: ج/۴، ذیل بط) داستانی که در «کلیله و دمنه» آمده است و علامه دهخدا نیز آن را نقل کرده با مفهوم فوق مطابقت دارد؛ زیرا دریافت بط نیز در داستان بر مبنای

وهم و گمان است: «هر آینه صحبت اشرار موجب بدگمانی باشد در حق اختیار و این نوع ممارست به خطا راه برد چون خطای بط؛ گویند بطی در آب روشنایی ستاره می دید، می پنداشت که ماهی است؛ قصد می کرد تا بگیرد و هیچ نمی یافت. چون بارها بیازمود و حاصلی ندید فرو گذاشت. دیگر روز هرگاه که ماهی بدیدی گمان بردی که همان روشنایی است. قصدی نپیوستی و ثمرات این تجربت آن بود که همه روز گرسنه بماندی» (نصرالله منشی، ۱۳۶۷: ۱۰۲).

در سرآغاز این حکایت از متن کلیله ابن مقفع آمده است: «فان الصحبه الاشرار ربّما اورثت صاحبها سوء الظن بالاخيار و حملته تجربه على الخطا كخطا البطه التي زعموا انها رأت في الماء ضوء الكوكب» (ابن مقفع، لويس شيخو اليسوعي، ۱۹۲۴: ۵۶). با توجه به مطالبی که گفته شد اشاره کوتاه «حدیث بط»، بیانگر آن است که سنایی با کلیله آشنایی کامل داشته است. در جای دیگر آورده است:

از مقلد مجوی راه صواب نردبان پایه کی بود مهتاب
ای منیری نموده مهتابت بس بود سایه ریسمان تابت
(سنایی، ۱۳۷۴: ۳۲۳، ۶۵۳)

هر دو بیت به دزد شولم گوی «کلیله و دمنه» تلمیح بسیار ظریف و دقیق دارد که: «اگر قول اجنبی صاحب غرض را باور دارم همچون آن غافل و نادان باشم که: شبی با یاران خود به دزدی رفت. خداوند خانه به حس حرکت ایشان بیدار شد و بشناخت که بر بام دزدانند. قوم را بیدار کرد.... مرد گفت [به مکر]: این مال من از دزدی جمع شده است که در آن کار استاد بودم و افسونی دانستم که شبهای مقمر پیش دیوارهای توانگران بیستادمی و هفت بار بگفتمی که شولم شولم و دست در روشنایی مهتاب زدمی و به یک حرکت به بام رسیدمی.... اما زینهار که این لفظ در کسی نیاموزی که از این سخن خللها زاید. دزدان بشنودند و از آموختن آن شادیها نمودند و ساعتی توقف کردند. چون ظن افتاد که اهل خانه در خواب شدند مقدم دزدان هفت بار بگفت شولم

و پای در روزن کرد همان بود و سرنگون افتاد» (نصرالله منشی، ۱۳۶۷: ۴۷).
سنایی همچنین حکایت پنجم باب برزویه طیب را که در بی‌اعتباری دنیا و عمر کوتاه آدمی است به تمامی با مختصر تفاوت محتوایی آورده است:

آن شنیدی که در ولایت شام	رفته بودند اشتران به چرام
شتر مست در بیابانی	کرد قصد هلاک نادانی
مرد نادان ز پیش اشتر جست	از پیش می‌دوید اشتر مست
مرد در راه خویش چاهی دید	خویشن را در آن پناهی دید...
تویی آن مرد و جاهت این دنیا	چار طبعت بسان این افعی
آن دو موش سیه سفید دژم	که برد بیخ خار بن در دم
شب و روز است آن سپید و سیاه	بیخ عمر تو می‌کنند تپاه
اژدهایی که هست بر سر چاه	گور تنگ است زان نه‌ای آگاه
بر سر چاه نیز اشتر مست	اجل است ای ضعیف کوتاه‌دست
خار بن عمر تست یعنی زیست	می‌ندانی ترنجبین تو چیست
شهوت است آن ترنجبین ای مرد	که تو را از دو کون غافل کرد

(سنایی، ۱۳۷۴: ۴۰۸)

چرام: چراگاه (فرهنگ جهانگیری).

این حکایت در «کلیله و دمنه» عربی، و کتاب «بلوهر و بوذاسف» با اندک اختلافی آمده است. در دو منبع اخیر الذکر به جای شتر «فیل» آمده است. علت اختلاف را استاد مدرس رضوی این گونه ذکر کرده است: «نسخه کلیله و دمنه‌ای که مورد استفاده حکیم سنایی و ابوالمعالی واقع شده به جای کلمه فیل «افیل» بوده و آن را چنان که در کتب لغت آمده شتر جوان ترجمه کرده‌اند. چنان که ابونصر فراهی در کتاب «نصاب الصبیان» گوید: (افیل و حاشیه و حشو: اشتران جوان) و این موجب شده است که کتاب «حدیقه» و «کلیله و دمنه» ابوالمعالی با هم موافق و با سه متن دیگر مخالف باشد» (توضیح بیشتر ر.ک. سنایی، ۱۳۴۴: ۵۲۲). دکتر علی محمد مؤذنی در مقاله‌ای که اخیراً

تحت عنوان «بررسی و اصالت دو کلمه فیل و شتر در داستان مرد در چاه» آمده است، بعد از بحث مستوفایی، در این باره می‌نویسد: «با توجه به فقدان منابع اصیلی نظیر «کلیله و دمنه» برزویه و رودکی و نیز نسخ عربی نزدیک‌تر به زمان ابن مقفع، نتیجه‌گیری، کار دشواری است؛ اما با توجه به منابع موجود می‌توان گفت که در «کلیله و دمنه» ابن مقفع از حیوان خاصی نام برده نشده و ذکر «فیل» در برخی نسخ عربی آن، محصول تأثیرپذیری از منابع دیگری نظیر «بلوهر و بوذاسف»، «مه‌بهاراتا» و.. است. مهم‌ترین دلیل بر اثبات این مطلب آن است که در کلیله محمد بن عبدالله بخاری نیز ذکری از نام «فیل» و یا «شتر» نشده است، اما ذکر «شتر» در کلیله‌های نصرالله منشی و پیروانش - که تا پیش از آن بی‌سابقه بوده - با توجه به استفاده نصرالله منشی در برخی از قسمت‌های کلیله از آثار سنایی، می‌تواند نشان دهنده تأثیرپذیری نصرالله منشی از حدیقه‌الحقیقه باشد»

در کلیله آمده است: «هر که همّت در آن (دنیا) بست و مهمّات آخرت را مهمل گذاشت، همچون آن مرد است که از پیش اشتر مست بگریخت و به ضرورت خویشتن در چاهی آویخت و دست در دو شاخ زد که بر بالای آن روییده بود و پایهاش بر جایی قرار گرفت.. در این میان بهتر بنگریست هر دو پای بر سر چهار مار بود که سر از سوراخ بیرون گذاشته بودند. نظر به قعر چاه افگند ازدهایی سهمناک دید... به سر چاه التفات نمود، موشان سیاه و سپید بیخ آن شاخها دایم بی‌فتور می‌بریدند... پیش خویش زنبورخانه‌ای و قدری شهد یافت... پس من دنیا را به آن چاه پر آفت و مخافت مانند کردم...» (نصرالله منشی، ۱۳۶۷: ۵۶ و ۵۷).

روایت مشترک دیگر که در ادبیات عرب مشهور است و هر دو بدان توجه دارند ماجرای توطئه یک قتل است:

معنی کار را جُهینه شده عین ارواح را بُئینه شده

(سنایی، ۱۳۷۴: ۳۲۵)

«حکیم از چگونگی خواب استکشافی کرد چون تمام بشنود، گفت: ملک را سهو

افتاد و آن سرّ با آن طایفه کشف نمی‌بایست کرد.

که پدید است در جهان باری کار هر مرد و مرد هر کاری
تسائل عن اخیها کلّ ركب و عند جُهینة الخیر الیقین
جگرت گر زاتش است کباب تا ز ماهی نگر نجویی آب
(نصرالله منشی، ۱۳۶۷: ۳۶۸)

«معنی کار را جهینه شده» کنایه از این حقیقت است که عشق و مجاهده را خوب درک می‌کنند و مأخوذ از شعری است که شاعر آن اخنس بن کعب است و به صورت ضرب‌المثل درآمده است و اصل ماجرا به جهت کشته شدن فردی به نام حصین بن عمرو بن معاویه به توطئه جهینه است:»

تُسائلُ عن حصین کلّ ركبٍ و عند جُهینة الخیر الیقین
(ابراهیم بن علی احدب، ۱۳۱۲، ج ۳: ۲)

بدیهی است که چگونه هر دو از یک مضمون متداول با اندک تفاوتی سود برده‌اند. (نیز ر.ک. دری، ۱۳۸۷: ۳۷۰).

۳- وجود مضمون‌های مشترک

مضامین مشترک در این دو اثر اغلب برخاسته از فضای فرهنگی خاصّی است که دو مؤلف در آن پرورده شده‌اند؛ فضای فرهنگی که مؤلف «کلیله و دمنه» از گوشه‌ای از آن پرده برمی‌دارد و از مشاهیری چون قاضی محمّد عبدالحمید و علی خیاط و صاعد میهنی و دیگرانی نام می‌برد که در مجالسی خاص با یکدیگر گرد می‌آمده‌اند که این خود نمونه‌ای از ارتباط‌های میان اهل قلم در این دوره محسوب می‌شود. «علی خیاط» از جمله ممدوحان سنایی بوده است که اسم و رسم کاملش در دیوان سنایی، علی بن الحسن البحری خیاط الغزنوی است (نصرالله منشی، ۱۳۶۷: ۱۶) که می‌تواند به گونه‌ای مهره واسطه بین این دو بزرگ‌مرد باشد. اینک در این بخش به تعدادی از مضامین

مشترک پرداخته می‌شود:

گیرم ار موی‌ها زبان گردد هر زبان صد هزار جان گردد
تا بدان شکر او فزون گویند شکر توفیق شکر چون گویند
(سنایی، ۱۳۷۴: ۹۹-۱۰۰)

در «شرح تعرف» از قول یحیی بن معاذ رازی آمده است: «گفت: تا شکر می‌کنی شاکر نه‌ای که غایت شکر حیرت است». و سپس در تفسیر آن می‌گوید: «این از بهر آن است که شکر از خدا نعمتی است که بر این نعمت شکر واجب آید، و این را نهایت نیست و این است معنی قول خدای تعالی: و ان تُعَدُّوا نعمه الله لا تُحصواها. گفت اگر بنده شکر یک نعمت بکند و آن شکر را توفیق یابد، و بر این توفیق شکر دیگر باید، جاودان در شکر یک نعمت بماند ...» (مستملی بخاری، ۱۳۶۶، ج ۳: ۱۲۹۳)

سبک بیان سنایی در بیان ناتوانی سپاس بنده، با سخن مسعود سعد نزدیک است که خطاب به ممدوح می‌گوید:

اگر مملکت را زبان باشدی ثناگوی شاه جهان باشدی...
رهی تو گر صد دهان داری که در هر دهان صد زبان باشدی
بدان هر زبان صد لغت گویدی که در هر لغت صد بیان باشدی
بنان گرددی مویها بر تنش یکی کلک در هر بنان باشدی
ز صد داستان کان ثنای تو راست همانا که یک داستان باشدی

نصرالله منشی نیز در باب این که نمی‌تواند ثنای ممدوح را به شایستگی بیان کند، همین ابیات را به کار می‌گیرد (مسعود سعد، ۱۳۶۲: ۵۰۱؛ نیز نصر الله منشی، ۱۳۶۷: ۱۱) که بدین ترتیب حلقه واسطه فکری دیگری به نام مسعود سعد سلمان خود را می‌نمایاند.

در جای دیگر در این باره که صدای بلند و هیاهو واقعی ندارد، سخن سنایی با آنچه در کلیله آمده است قابل مقایسه است:

با قوی گو اگر بگویی راز زانکه باشد قوی ضعیف آواز

این که گفتم چو عاقلان بپذیر ورنه از پیل و خر قیاسی گیر
 رهروان را ز نطق نبود ساز فیل فربه بود ضعیف آواز
 (سنایی، ۱۳۷۴: ۳۱۶، ۴۸۳)

«... دمنه گفت جز بدین آواز، ملک را از وی هیچ ریتی دیگر بوده است؟ گفت: نی. گفت: نشاید که ملک بدین موجب مکان خویش خالی گذارد و از وطن مالوف خود هجرت کند و چه گفته‌اند: آفت عقل تصلف است و آفت مروّت چُرَبِک، و آفت دل ضعیف، آواز قوی و در بعضی امثال آورده‌اند که به هر آواز بلند و جثّه قوی التفات نشاید نمود. شیر گفت چگونه است آن؟ گفت: آورده‌اند که روباهی در بیشه‌ای رفت، آنجا طبلی دید پهلوی درختی افکنده و هرگاه باد بجستی شاخ درخت بر طبل رسیدی، آوازی سهمناک به گوش روباه آمدی.... گفت: بدانستم که هر کجا جثّه ضخّم‌تر و آواز آن هایل‌تر منفعت آن کمتر» (نصرالله منشی، ۱۳۶۷: ۷۱، ۷۰).

مضمون مشترک دیگر اشاره به کشته شدن نمرود با نیش پشه است. سنایی در این باره می‌گوید:

کُشت قهرش چو آمد اندر جنگ باشه ملک را به پشه ننگ
 (سنایی، ۱۳۷۴: ۱۰۱)

باشه: قرقی، یکی از پرندگان شکاری که جثه‌اش کوچک است و درازی‌اش حداکثر تا ۳۰ سانتیمتر می‌رسد. رنگ چشم این پرنده زرد است... در هوا مرغان دیگر را شکار و گاهی نیز از تخم مرغ‌ها استفاده می‌کند. (فرهنگ معین: ذیل باشه). باشه ملک: کنایه از نمرود است که درباره او نوشته‌اند: نمرود، لقب عام ملوک سریانی است. «پادشاه قبطیان را فرعون و ملوک نبطیان را نمرود می‌گفته‌اند اما بخصوص نمرود بن کنعان که نام او را نینوس ذکر کرده‌اند مردی دلیر و شجاع بود، از نسل حام بن نوح و اول کسی بود که مطابق روایات تاج بر سر نهاد و دعوی خدایی کرد... پس از آن نمرود خواست با خدای آسمان‌ها جنگ کند خدای تعالی پشگان بفرستاد و سپاه او از بسیاری پشگان

هزیمت شدند. چون نمرود باز به خدای نگر وید و کبر کرد خداوند پشنه‌ای ضعیف را بفرستاد تا مغزش می‌خورد. بنا به روایات به جثه یک قمری شد و به بیرون جست تا مدت ۴۰۰ سال که مرد» (یاحقی، ۱۳۷۵: ۲۰، ۴۲۱) و در دیباچه «کلیله و دمنه» نیز به همین موضوع اشاره شده است: «بخشاینده‌ای که تار عنکبوت را سدّ عصمت دوستان کرد، جبّاری که نیش پشه را تیغ قهر دشمنان گردانید» (نصرالله منشی، ۱۳۶۷: ۲).

اما سنایی و ابوالمعالی به گربه، این حیوان الوف خانگی چگونه می‌نگرند:

گربه هم روی شوی و هم دزد است لاجرم زان سرای بی‌مزد است

(سنایی، ۱۳۷۴: ۳۸۱)

گربه منافق است. هم ادعای زهد دارد (به سبب دست و روی شستن) و هم دزدی می‌کند. به همین سبب در روز قیامت، اجر و مزدی نخواهد داشت. مفاهیمی نظیر همین بیت و آنچه که در دیوان حافظ آمده است (غرّه مشو که گربه زاهد نماز کرد). داستان موش و گربه عبید زاکانی و بخصوص سرگذشت کبک انجیر و خرگوش و گربه روزه دار در باب بوف و زاغ دلالت بر اندیشه‌ای شناور در باب گربه و زهد ریایی او در میان اقوام دارد که گربه روزه‌دار چگونه «...از این نمط دمدمه و افسون بر ایشان می‌دمید تا با او الف گرفتند و آمن و فارغ بی‌تحرّز و تصوّن پیشتر رفتند. به یک حمله هر دو را گرفت و بکشت...» (نصرالله منشی، ۱۳۶۷: ۲۰۶ تا ۲۰۸).

در وصف نزدیکی به پادشاهان اعتقاد دارند که:

پادشا خویش آتش و دریاست خاک و خویشی او چو باد هواست

همچو دریاست شاه خس‌پرور گهرش زیر پای و خس بر سر

(سنایی، ۱۳۷۴: ۵۱۲، ۵۷۶)

در کلیله (نصرالله منشی، ۱۳۶۷: ۱۰۳) آمده است: علما گویند که «در قعر دریا با بند غوط خوردن و در مستی لب مار دم بریده مکیدن خطر است، و از آن هایل‌تر و مخوف‌تر خدمت و قربت سلاطین»:

و ما السلطانِ اَلْاَ البحرِ عَظْمًا و قربَ البحرِ مَحذُورِ العَواقِبِ

که بیت متعلق به صاحب بن عباد است (ر.ک. حواشی مرصادالعباد، دکتر امین‌ریاحی). در این باره که پادشاه در برخورد با زیردستان و بخصوص در برخورد با سپاهیان چه برنامه مالی را باید رعایت کند:

شاه بی‌بخشش آفت سپه است بی‌نیازی سپاه ذل شه است
(سنایی، ۱۳۷۴: ۵۷۷)

سنایی در این بیت به اعتدال در بخشش پادشاه نظر دارد و می‌گوید: پادشاه بخیل مایه نابودی لشکریان را فراهم می‌آورد و اگر بسیار ببخشد و سپاهیان غنی و بی‌نیاز گردند سرکش می‌شوند و پادشاه خوار می‌گردد و ابوالمعالی از منصور خلیفه عباسی نقل می‌کند که: «روزی ربیع را گفت: أَرَى التَّاسَ يُبْخَلُونَنِي و وَاللَّهِ مَا أَنَا بِبَخِيلٍ لَكِنْ رَأَيْتَهُمْ عبيد الدرهم و الدينار فَمَنْعَهُمْ أَيَّاهُمَا لِيُخْدَمُونِي مِنْ أَجْلِهِمَا و لَقَدْ صَدَقَ مَنْ قَالَ: جَوْعَ كَلْبِكَ يَتَّبِعُكَ.» (نصر الله منشی، ۱۳۶۷: ۲۲) و مولوی (منوی، دفتر اول: ۲۸۷۷) می‌گوید:

زان که سگ چون سیر شد، سرکش شود کی سوی صید و شکار خوش رود
از تعابیر مشترک دیگر شام بر کسی خوردن است:

آن که بر من خورد به زشتی شام من خورم بر وی از هلاکش بام
زان که تا خلق را خبر باشد شام بر دشمنت سحر باشد
(سنایی، ۱۳۷۴: ۵۸۴، ۶۰۰)

شام خوردن بر کسی کنایه از پیش دستی کردن بر حریف باشد. «پیش از آن که خصم فرصت چاشت بیابد برای او شامی گواران سازد» (نصرالله منشی، ۱۳۶۷: ۹۵) که البته این تعبیری است که در شاهنامه، قابوسنامه، دیوان ناصرخسرو و دیوان مجیر بیلقانی و دیگران نیز آمده است و ظاهراً از تعابیر رایج قرن ۵ و ۶ بوده است. دربارهٔ همنشینی با عوام، سنایی اعتقاد دارد که چون نمی‌توان از آسیب آفت آنان در امان بود هشیاران خود را گرفتار چنین همنشینی نمی‌کنند.

صحبت عامه هر که هشیارست مثل حداد و مثل عطارست

گرچه عطار ندهدت مشک او رسد از ناف مشک او به تو بوی
(سنایی، ۱۳۷۴:۶۵۰)

مضمون ابیات به حدیثی اشاره دارد که در «کلیله و دمنه» این گونه روایت شده است: «مَثَلُ الْجَلِيسِ الصَّالِحِ مَثَلُ الدَّارِيِّ إِنْ لَمْ يُجِدِكَ مِنْ عِطْرِهِ عَلِقَكَ مِنْ رِيحِهِ. وَ مَثَلُ الْجَلِيسِ السَّوِّءِ مَثَلُ الْكِرَانِ إِنْ لَمْ يُحْرِقْكَ بِنَارِهِ عَلِقَكَ مِنْ نَتْنِهِ» (نصرالله منشی، ۱۳۶۷: ۳۴۸؛ نیز ر.ک. ابراهیم بن علی احدب بیروت، ۱۳۱۲: ج ۲، ۲۳۰).

وجه شبه «فیل» و انسان خردمند نیز در این است که یا با پادشاهان همنشینی دارند و یا تنهایی را بر هر نوع همنشینی ترجیح می دهند. در ضرب المثل است که «پیل یا در بیشه است یا در پیش شه» (دهخدا، ۱۳۷۴: ۵۲۶).

همچو پیل است کار بخرد را پیل یا شاه راست یا خود را
(سنایی، ۱۳۷۴: ۷۰۸)

و در «کلیله و دمنه» عربی آمده است: «وَقَدْ قَالَتِ الْعُلَمَاءُ فِي الرَّجُلِ الْفَاضِلِ الرَّشِيدِ أَنَّهُ لَا يَرَى إِلَّا فِي مَكَائِنَ وَلَا يَلِيقُ بِهِ غَيْرُهُمَا إِمَّا مَعَ الْمَلُوكِ مَكْرَمًا أَوْ مَعَ التَّسَاكِ مَتَعَبِدًا كَالْفِيلِ إِمَّا جَمَالُهُ وَ يَهَائِهِ فِي مَكَائِنَ إِمَّا أَنْ تَرَاهُ وَحَشِيًّا أَوْ مَرْكَبًا لِلْمَلُوكِ» (ابن مقفع، ۱۹۲۴: ۵۱).

در بصیرت و عاقبت اندیشی آورده اند که:

کاوُل صف بر آن کسی ماند کاخر کارها نکو داند
(سنایی، ۱۳۷۴: ۵۶۸)

«آنچه دیگران در خواتم کارها دانند او در فواتح آن به اصابت رای بدانسته باشد و تدبیر او آخر آن در اوایل فکرت برداخته»..... «الْأُمُورُ تَشَابَهَتْ مُقْبَلَهُ فَإِذَا ادْبَرَتْ عَرَفَهَا الْجَاهِلُ كَمَا يَعْرِفُهَا الْعَاقِلُ» (نصرالله منشی، ۱۳۶۷: ۹۰).

و در این باره که پادشاهان به زیردستان نیازمندان از تعبیر مثلی کاملاً مشترک استفاده می کنند:

- شاه را از رعیت است اسباب کام دریا ز جوی جوید آب

آب جوی از ز بحر باز گری بحر را زان سپس شَمَر شَمَری
(سنایی، ۱۳۷۴: ۵۷۴)

«پادشاهان را به رای ناصحان آن اغراض حاصل آید که به عدت بسیار و لشکر انبوه ممکن نباشد و رای ملوک به مشاورت وزیران ناصح زیادت نور گیرد؛ چنان که آب دریا را به مدد جویها مادت حاصل آید» (نصرالله منشی، ۱۳۶۷: ۱۹۷).
مضمون مشترک دیگر برابری یک تن با هزاران تن است که در مباحث عرفانی، ذیل انسان جامع مطرح می‌شود.

گرم‌رو گرچه در مثل تنه‌است نیست یک تن که عالمی برپاست
«وَلَمْ أَرْ أَمْثَالَ الرَّجَالِ تَفَاوُتًا لَدَى الْمَجْدِ حَتَّىٰ عُدَّ الْفُؤَادَ بَوَاحِدٍ»
(سنایی، ۱۳۷۴: ۱۲۶)

ندیده‌ام مثل مردمان (چیزی که) تفاوت کند (یکی با دیگری) در بزرگواری و برتری تا بدان حد که هزار تن (از ایشان) در ازای یکی شمرده شود» (نصرالله منشی، ۱۳۶۷: ۴۰۹).
در بادی امر شاید چنین به نظر رسد که بسیاری از این مضامین در آثار دیگر شاعران و نویسندگان نیز یافت می‌شود ولی واقعیت آن است در صد فراوانی آن موارد بدین اندازه نیست و آن مشابهت‌ها از مقوله هم‌زبانی است. وجود مضامین مشابه بسیار دیگری چون «ذم دنیا، سپهر کوزپشت، جباران، دختر، صحبت زنان، اقربا، پند و اندرز نسبت به پادشاه، ذکر ویژگی‌های نیک پادشاهان گفتن و ترسیم حکومت سیاسی و شهر آرمانی، سخن از غزنین به میان آوردن، مدح بهرامشاه و...» دلالت بر نزدیکی موضوعی و محتوایی این دو اثر دارد که در این گفتار به همین اندازه بسنده است.

۴- به کارگیری واژگان و عبارات مشترک

به کارگیری واژگان و تعابیر مشترک خود یکی از شاخص‌هایی است که بیانگر نزدیکی فضای فرهنگی و در نتیجه فرایندهای ذهنی همانند است؛ مثلاً واژه «بابت» (شایسته)،

از جمله اسم‌های دائم‌الاضافه ظاهراً کم کاربرد محسوب می‌شود که در حدیقه بیش از ۱۰ بار (صص ۷۳، ۱۶۰، ۱۳۹، ۲۳۸، ۲۴۷، ۲۵۴، ۲۵۹، ۵۴۰، ۵۷۶، ۵۸۷، و با احتساب دیوان سنایی ۱۳ بار و در «کلیله و دمنه» ۸ بار به کار برده شده است. این در حالی است که فردوسی ۲ بار، مسعود سعد ۲ بار، حسن غزنوی ۴ بار، سلمان ساوجی، خواجهوی شیرازی، سوزنی، صائب، عبید زاکانی، امیر خسرو دهلوی، امیر معزی و انوری هر کدام فقط یک بار آن را به کار گرفته‌اند و این خود تفاوت معناداری است. اینک تعدادی از واژگان مشترک خاص‌تری که در هر دو اثر به کار گرفته شده است:

«مضراب: نوعی آلت صید مرغ و ماهی بوده است. کیسه مانندی از تور که انتهای آن به تدریج باریک می‌گردد... مرغ را در هوا یا بر زمین یا بر شاخ درخت و ماهی را در آب چنان به سرعت می‌زنند و حلقه مضراب را بر او می‌افکنند که در کیسه توری گرفتار می‌گردد» (نصرالله منشی، ۱۳۶۷: ۳۶۹ پاورقی) و در کلیله و حدیقه آمده است:

گر خصم تو آتش است من آب شوم	ور مرغ شود حلقه مضراب شوم
ور عقل شود طبع می ناب شوم	در دیده حزم و دولتش خواب شوم

(همان)

سیهان را به خنجر روشن	کرده چون لعل مهره گردن
جزع گیران به زیر درع چو آب	چون کبوتر تپنده در مضراب

(سنایی، ۱۳۷۴: ۵۲۶)

منظور از سیهان، هندوان است. استاد مجتبی مینوی بیت را از ابیات مشکوک حدیقه می‌داند (نصرالله منشی، ۱۳۶۷: ۳۶۹ پاورقی). مصرع اول به صورت «چرخ (=چرخ) گیران به زیر درع چو آب» تصحیح قیاسی شد گرچه در نسخه بدل وجود نداشت. چرخ: (=چرخ) پرنده‌ای شکاری از رده شکاریان روزانه جزو راسته عقاب‌ها که جثه‌اش از باز کوچک‌تر است و چرخ گیران: کنایه از پهلوانان، چابک‌دستان. و معنی آن است که:

- چابک‌دستان و دلاورانی که چرخ را در هوا می‌زدند در درون زره چون کبوتری بودند که در دام گرفتار آمده باشند و «درع چو آب» اشاره به حلقه حلقه بودن و

موج‌دار بودن آن دو است و نیز اشاره‌ای است به کشته شدن هندیان در باتلاق چنانچه در تاریخ آمده است (دری، ۱۳۸۷: ۶۱۳).

از جمله واژگان مشترک دیگر «مجاهز» است که به معنای تاجر مالدار، حریف، همکار، هم‌آورد، طرف مقابل در قمار، یا بازی به طور مطلق آمده است: «...در آن خطر بزرگ است و جان‌بازی ندبی گران، تا حریف ظریف و کعبتین راست و مجاهز امین نباشد در آن شروع نشاید پیوست» (نصرالله منشی، ۱۳۶۷: ۲۹۲) و سنایی می‌گوید:

با حریف دغا مبارز ای کور نه بری زو نه از مجاهز عور
(سنایی، ۱۳۷۴: ۴۶۶)

- ای نادان، دنیا حریف مکاری است؛ با او به بازی منشین که سودی نصیبت نمی‌شود؛ همان طور که از قمارباز بی‌پول و مفلس چیزی نمی‌توان برد.

دست موزه: دستاویز، آلت. ابوالمعالی می‌گوید: «دست موزه آرزو و سرمایه‌ی غرض، بدکرداری و خیانت را سازد» نیز «صحبت اشرار را دست موزه سعادت ساختن همچنان است که بر صحیفه کوثر تعلیق کرده شود» (نصرالله منشی، ۱۳۶۷: ۹۳ و ۱۳۲) و سنایی گوید:

چه بود ملک پادشاهی کو زشتی ملک را نهد نیکو
مایه سازد به دست موزه خویش پای بند نماز و روزه خویش
(سنایی، ۱۳۷۴: ۵۸۵)

کیسه دوختن: امید بستن و طمع کردن: «صحبت زنان را چون مار افعی پندارد که ازو هیچ ایمن نتوان بود و بر وفای او کیسه‌ای نتوان دوخت» (نصرالله منشی، ۱۳۶۷: ۲۰۸) و سنایی گوید:

بر وفای زمانه کیسه مدوز بگذرانش به قوت روز به روز
(سنایی، ۱۳۷۴: ۷۳۱)

هر که را در بطانه یار بد است دان که در صحن خانه یار بد است
(همان: ۴۴۷)

نتیجه گیری:

با توجه به تقدم زمانی حدیقه سنایی بر «کلیله و دمنه»، نیز وجود حکایت «زال و مهستی و گاو» و شواهد شعری بسیار از سنایی در «کلیله و دمنه»، نتیجه آن است که نصرالله منشی تحت تأثیر سنایی بوده است. حکایت «مردی که از پیش شتر مست (فیل مست) می‌گریزد و در چاه گرفتار می‌شود نیز به سبب آن که حدیقه سنایی قدیم‌ترین متنی است که از «شتر» سخن می‌گوید و کلیله دمنه‌های عربی و مقدم بر حدیقه نظیر کلیله محمد بن عبدالله بخاری، یا نام حیوانی را ذکر نکرده‌اند و یا مانند متن «بلوهر و بوداسف» «مرد از فیل می‌گریزد»، دلالت بر آن دارد که حتی در این داستان نیز نصرالله منشی، حدیقه سنایی را پیش رو داشته است. اگر مضامین و حکایات مشابه دیگر در این دو متن دیده می‌شود شاهد این مدعا محسوب می‌شوند که سنایی از متن «کلیله و دمنه» ابن مقفع تأثیر پذیرفته است (تمثیل‌پردازی سنایی برای اولین بار در ادب منظوم و سپس پیروی عطار و مولانا و به کمال رساندن این شیوه سخنوری از مصادیق تأثیرپذیری سنایی از «کلیله و دمنه» عربی محسوب می‌شود که حائز اهمیت است). یا اگر آن مضمون در متن کلیله عربی نباشد، از مضامین شایع و رایج ادب و فرهنگ روزگار سنایی و محافل ادبی آن دوران بوده است. به طور کلی می‌توان گفت که هرچند «کلیله و دمنه» ترجمه از متنی کهن است ولی به خوبی می‌توان در این دو اثر رایحه‌ای یکسان را از فضای فرهنگی روزگارانی پیش استشمام کرد و با این همه گفته‌ها عجیب آن که ابوالمعالی ساحت قصه پردازیش را از اندیشه‌های عارفانه و صوفیانه مرسوم دور نگه داشته است. آیا بدان دلیل است که سخت به دنیا و دربار مشغول بوده است؟!

منابع:

- ۱- انجوی شیرازی، میرجمال‌الدین حسین بن فخرالدین حسن. (۱۳۵۱). فرهنگ جهانگیری، تصحیح رحیم عقیقی، مشهد: دانشگاه فردوسی.

- ۲- ابراهیم بن علی احدب. (۱۳۱۲ ق). *فرائدالآل فی مجمع‌الامثال فی مجمع‌الامثال*، جلد ۲، بیروت: الطرابلس الحنفی.
- ۳- ابن مقفع. (۱۹۲۴). *کلیله و دمنه عربی*، به اهتمام لوئیس شیخو الیسوعی، بیروت.
- ۴- ابوالمعالی نصرالله منشی. (۱۳۶۷). *کلیله و دمنه*، تصحیح و توضیح مجتبی مینوی، تهران: انتشارات دانشگاه.
- ۵- ----- (۱۳۱۹). *کلیله و دمنه*، تصحیح عبدالعظیم قریب، تهران.
- ۶- درّی، زهرا. (۱۳۸۷). *شرح دشواری‌هایی از حدیقه سنایی*، تهران: زوآر.
- ۷- دهخدا، علی اکبر. (۱۳۷۴). *امثال و حکم*، دوره ۴ جلدی، تهران: امیرکبیر.
- ۸- زمانی، کریم. (۱۳۷۳). *شرح جامع مثنوی*، تهران: اطلاعات.
- ۹- سنایی، مجدود بن آدم. (۱۳۷۴). *حدیقه‌الحقیقه*، به اهتمام مدرس رضوی، تهران: دانشگاه تهران.
- ۱۰- ----- (۱۳۸۵). *دیوان سنایی*. تصحیح مدرس رضوی، کتابخانه سنایی.
- ۱۱- ----- (۱۳۳۶). *دیوان سنایی*. به کوشش مظاهر مصفا، تهران: امیرکبیر.
- ۱۲- ----- (۱۳۴۸). *مثنوی‌های حکیم سنایی به انضمام کارنامه بلخ*، تصحیح مدرس رضوی، تهران: دانشگاه.
- ۱۳- شفیعی کدکنی، محمدرضا. (۱۳۷۶). *تازیانه‌های سلوک*، تهران: آگاه.
- ۱۴- شمس‌الدین محمد حافظ شیرازی. (۱۳۲۰). *دیوان حافظ*، تصحیح محمد قزوینی و قاسم غنی، تهران: زوآر.
- ۱۵- عبید زاکانی. (۱۳۸۲). *کلیات عبید زاکانی*، تصحیح و شرح پرویز اتابکی، تهران: زوآر.
- ۱۶- محبوب، محمدجعفر. (۱۳۴۹). *درباره کلیله و دمنه*، تهران: خوارزمی.

- ۱۷- محمد حسین بن خلف تبریزی. (۱۳۶۱). **برهان قاطع**، به اهتمام دکتر معین، تهران: امیرکبیر.
- ۱۸- مدرس رضوی، محمدتقی. (۱۳۴۴). **تعلیقات حدیقه الحقیقه**، تهران: علمی.
- ۱۹- مستملی بخاری، ابوالبراهیم اسماعیل بن محمد. (۱۳۶۶). **شرح التعرف لمذهب التصوف**، تصحیح محمد روشن، ربع سوم، تهران: اساطیر.
- ۲۰- مسعود سعد سلمان. (۱۳۶۲). **دیوان مسعود سعد سلمان**، به کوشش رشید یاسمی، تهران: امیرکبیر.
- ۲۱- معین، محمد. (۱۳۷۱). **فرهنگ فارسی معین**، تهران: امیرکبیر.
- ۲۲- نجم‌الدین رازی. (۱۳۶۶). **مرصادالعباد**، به اهتمام محمد امین ریاحی، تهران: علمی و فرهنگی.
- ۲۳- یاحقی، محمدجعفر. (۱۳۷۵). **فرهنگ اساطیر و اشارات داستانی در ادبیات فارسی**، تهران: سروش.

